

گر نیک بیندیشی، خواهی دید که حقیقت دارد¹

واین دیلوریا*



تصویر: پرچم قوم سو

نمادی از نور حقیقت:

یگانگی طبیعت، جامعه و درون آدمی

خوشر آن باشد که سر دلبران

گفته آید در حدیث دیگران

مقدمه مترجم

گفتگو در مورد مفهوم جهانی توحیدی، با دیدن و تجربه کردن جهان به صورت یک واقعیت به هم پیوسته تفاوت دارد. «طبیعیات» در حکمت اسلامی، تلاشی برای شناخت جهان و درک ارتباط اجزای بهم پیوسته آن از طریق تعقل، مشاهده و تجربه بوده است. اگر چه به دلایلی، توجه اندیشمندان ایرانی در چند سده اخیر به طبیعیات کمرنگ شده، این مجموعه از علوم سنتی دارای استعدادهای کاربردی عظیمی در عصر حاضر برای تعامل سازنده با طبیعت است. این مقاله، به قلم یکی از دانشمندان معاصر از تبار سرخپوستان آمریکا، دانش طبیعیات در میان قوم «سو» را توصیف می کند. نویسنده معتقد است که آشنایی مجدد دانشمندان امروز با این علوم جوامع کهن قادر است تعامل بشر صنعت زده امروز را با طبیعت، اخلاقی تر و در نتیجه کم ضررتر کند. یکی از نکات کلیدی نویسنده، توانایی به ظاهر خارق العاده بومیان سو در «خلق موجودات و پدیده های طبیعی از هیچ» است. وی تصریح می کند که این توانایی حکمای سونه برخاسته از قدرت های ماوراء الطبیعه آنان، بلکه به لحاظ احاطه علمی ایشان به طبیعت بوده است. با اتکا به آگاهی ژرف و گسترده از روابط بین چیزها و پدیده ها در جهان ماده، این حکما قادر بودند که در چرخه های طبیعی ورود پیدا کنند و با ایجاد رابطه های لازم بین چیزهای موجود، ابداع، یا به بیان دیگر، پدیدار شدن موجودات جدید را تسهیل کنند.

¹ این نوشته ترجمه مقاله زیر است:

Vine Deloria. 1999. If You Think About it, You Will See That It Is True, in *Spirit and Reason: The Vine Deloria, Jr. Reader*. V. Deloria et al. eds. Golden Colorado: Fulcrum Publishing.

پانوشت ها و زیرخط ها از مترجم است.

به رغم کم توجهی و رکود اخیر در بین دانشمندان ایرانی در این حوزه علمی، بخشی از دانش وسیع قدمای حکمت اسلامی در مورد طبیعت، در قالب دانش بومی اقوام ایرانی هنوز پابرجاست. برای ملموس تر کردن موضوع «خلق از هیچ»^۲ و نشان دادن کارآیی عظیم این دانش پیچیده، نمونه هایی از دانش بومی ایران را در «ضمیمه مترجم» در پایان متن آورده ایم. امید است که با اطلاع رسانی در مورد طبیعیات، که نیاکان ما را در بهره گیری از طبیعت، بدون تخریب و تحلیل بردن آن، مدد می کرد، اندیشمندان و دانشمندان جوان امروز به جای تقلید محض از علوم و فناوری های زیانبار و انحصارطلبانه غرب، در جهت یادگیری از طبیعت، پژوهش و کاربرد دانش بومی، و در نتیجه تولید دانش و فناوری های مناسب^۳ سوق یابند. نسل حاضر با مسایل بفرنج و پرشماری در اقتصاد، مدیریت منابع طبیعی و حفاظت از محیط زیست روبروست. شکی نیست که با احیای مطالعه طبیعیات در کنار الهیات و اخلاق، علاقه این نسل به حکمت اسلامی بیشتر خواهد شد. ان شاء الله

حرکت به سوی علمی که ناظر به کلیت حیات باشد مشروط به توان و تمایل فلاسفه و متفکران در علوم مختلف برای فاصله گرفتن از روش های کنونی برای دسته بندی و تفسیر داده هاست تا ایشان بتوانند وحدت تجربه در عالم محسوسات و شناخت در عالم معقولات را درک کنند. برای انجام این مهم لازم است که ما ابتدا سوالاتی بنیادین در مورد اهداف علم را پاسخ گوئیم. آیا واقعا ما می خواهیم با استفاده از علم فقط «توصیف» یا «پیش بینی» کنیم؟ در چه سطحی از شناخت علمی می خواهیم از علم برای توصیف یا پیش بینی استفاده کنیم؟ شناخت و معرفت علمی نسبت به جهان اطراف ما قرار است به چه صورت برای کاربرد، ساماندهی شود؟ سامانه های قابل استفاده برای داده های مختلف گردآوری شده در سطوح مختلف کدام اند؟ چگونه می توان داده های بدست آمده از مطالعه علت و معلول پدیده ها را در کنار داده های دیگری که از طریق مشاهدات ساده و یا از طریق الهام و شهود به دست می آید گذاشت؟

^۲ حکمای اسلامی از واژه «ابداع» در مقابل «احداث» برای اشاره به این پدیده استفاده می کردند. در زبان انگلیسی عبارت *creation ex nihilo* به کار برده می شود.

^۳ برای نمونه هایی از فناوری های مناسب، مراجعه شود به: www.eabbassi.ir/articlesandlinkspart2apptech.htm

برای مطالعه بیشتر در مورد فناوری مناسب و جایگاه آن در علم نوین و توسعه پایدار، بنگرید به: اسفندیار عباسی. ۱۳۹۴. از

وابستگی به پیوستگی: جهانی بینی توحیدی، نوآوری در علم و فناوری مناسب، اقتصاد مقاومتی. (دسترسی ۲۲ آذر ۱۳۹۴)

www.eabbassi.ir/pdf/article_culture_sciwisapptech.pdf

اخیراً برخی از متفکران غرب اقدام به مطالعه دانش بومی مردمان غیر غربی و نوع نگاه ایشان به جهان طبیعت کرده اند. بخشی از این تلاش متأثر از سلیقه های زودگذر در افکار عمومی است که اقوام بومی و ارتباط ایشان با طبیعت بکر و دست نخورده اعصار پیشین را خیال انگیز و افسانه ای می پندارد. اما بخشی دیگر از این تلاش، جدی و اصیل است. در این تلاش ها پژوهشگران واقعاً طالب افق های نو و اندیشه های جدید اند. واقعیت این است که حتی با ظهور نظریه های انعطاف پذیرتر علم جدید مثل نظریه نسبیت و «عدم قطعیت»⁴ در فیزیک کوانتومی، نشانه های موجود حاکی است که ما در بسیاری از علوم به بن بست رسیده ایم و ایده های جدید از دیگر منابع می تواند افق های گسترده تری در مطالعات علمی به وجود آورد. و چرا دانش اقوام بومی جهان را یکی از این منابع جدید قرار ندهیم؟

اما حتی تلاش های جدی در مطالعه دانش بومی اقوام نیز محدودیت های جدی داشته است. این محدودیت ها برخاسته از اقتباس جزیره ای و تخصصی از دانش بومی بوده است. به طور مثال، در این تحقیقات می توان به گردآوری اطلاعات در حوزه گیاه شناسی، روش های صید ماهی، روش های سفالگری، سامانه های آبیاری در کشاورزی و مدیریت جنگل ها با سوزاندن کنترل شده آنها اشاره کرد. همچنین در روانشناسی، پیروان یونگ⁵ در حال بررسی شباهت های بین صورت های ازلی⁶ در فرهنگ غرب و قهرمانان محبوب و شخصیت های افسانه ای اقوام بومی اند. در نمونه ای دیگر، تلاش شده است که از دانش بومی این اقوام برای شناسایی خواص شفا بخش برخی از گیاهان بهره برداری شود. در علوم قضایی نیز از تجارب بومیان در روش های میانجیگری و رفع اختلاف از طریق کدخدانمشی، برای اصلاح سیستم های قضایی غربی که تا کنون فقط بر مجازات طرف مقصر تأکید داشته است الگوبرداری شده است. اما اگر چه این بهره برداری های خاص از دانش بومی مردم غیر غربی در بهبود و گسترش نظام های فکری غرب مفید افتاده است، تا کنون هیچگونه مطالعه قیاسی بین دانش بومی و دانش رسمی به عنوان دو رویکرد متفاوت معرفت شناختی در طبیعت انجام نشده است.

⁴ indeterminacy

⁵ Carl Jung, 1875-1961, روانپزشک و اندیشمند سوئیسی و بنیانگذار روانشناسی تحلیلی.

⁶ archetypes

یکی از دلایل محدود ماندن یادگیری از دانشِ جوامع غیر غربی توسط دانشمندان غربی این باور است که اقوام بومی، بازماندگانی از تمدن هزاران ساله بشری اند که در تاریخ عقب مانده و نتوانسته اند مانند سایر جوامع پیشرفت کنند. گاه دانشمندان علوم رسمی دلیل این عقب ماندگی را، به زعم خود، شکست جوامع غیر غربی در شناخت موثر طبیعت می دانند. مثلاً، ایشان می پرسند سرخپوستان «اینکا»^۷ که از چرخ خبر داشتند چرا اتومبیل نساختند؟ از منظر این اندیشمندان، دانش غیر غربی صرفاً برخاسته از تلاش های ابتدایی بشر برای توضیح اسرار عالم هستی است. از این دیدگاه نادرست، آنچه شکست انسان به اصطلاح بدوی در کنترل مکانیکی طبیعت انگاشته می شود، به عنوان شاهدهی بر جهالت و ناتوانی او در تفکر در مفاهیم و اصول کلی به شکل انتزاعی گرفته می شود. از این رو است که روش مردمان بومی در گردآوری اطلاعات، «ماقبل علمی» پنداشته می شود به این معنی که بومیان به علت و معلول بی توجه بوده اند و قادر به درک تفکر نمادین و مطالعه بی طرفانه طبیعت، به صورتی که در علم رسمی متداول است، نیستند. این باور، همانطور که در این نوشته خواهیم دید، کج فهمی تعصب آلودی است که در حق مردمان بومی روا داشته شده و کاملاً غلط و بی اساس است.

www.eabbassi.ir

در واقع، مردمان بومی به همان اندازه از نظام فکری سامان یافته و فلسفی در شناخت جهان اطرافشان بهره مندند که دانشمندان غربی. تفاوت آنها صرفاً در نوع داده هایی است که گردآوری می کنند. تفاوت دیگر این است که تعیین چگونگی عملکرد صرفاً مکانیکی چیزها و پدیده ها از جمله اهداف اندیشمندان بومی نیست. راهی مفید برای نشان دادن اعتبار و فایده دانش بومی و تبیین استعداد بالای آن برای الهام بخشیدن و افزودن به مجموعه دانش رسمی کنونی جهان این است که بخشی از دانش یک قبیله بومی را در نظر بگیریم و معلومات ایشان و اینکه چگونه این اطلاعات را بدست می آورند را

⁷ Inca این نام در اشاره به قبیله ای از بومیان آمریکای جنوبی است که در سرزمینی که امروزه پرو نامیده می شود سکنی داشتند. اینکاها بزرگترین ملت از بومیان قاره آمریکا به شمار می آیند که در سال ۱۵۷۲ میلادی به دست مهاجران اسپانیایی تحت سلطه و استعمار اروپاییان مهاجم درآمدند.

مورد بررسی قرار دهیم. با این نیت، در اینجا می‌خواهم ابتدا چند بخش از یک گزارش تاریخی در مورد فلسفه یکی از قبایل به نام «تی تان سو غربی»^۸ را بیاورم.

دیدگاه سرخپوستی

در اواخر ماه اوت سال ۱۹۱۹، یکی از مبلغین مسیحی به نام «میک جی بید»^۹ مستقر در «صخره ایستاده»^{۱۰}، در دست نوشته‌ای که به آقای «ملوین گیل‌مور»^{۱۱} موزه دار «انجمن تاریخ ایالت داکوتای شمالی» ارسال کرد، باورهای قوم تی تان سو غربی را توصیف کرده است. این نوشته از نخستین و معتبرترین اسناد موجود در مورد دانش این قوم و قبیله دیگری به نام «چی په وا»^{۱۲} محسوب می‌شود. گفتگوی بید با سرخپوستان نظر قوم سو نسبت به دانش خود را معلوم می‌کند و خواننده را در مورد دیدگاه ایشان نسبت به دانش رسمی که بید و یکی از دوستان وی به نام «هری بویز»^{۱۳} به آنها معرفی کردند، آگاه می‌سازد.

این گفتگوها به نحو شگفت‌آوری امروزی و مدرن به نظر می‌رسند. بید در این گزارش می‌نویسد:

«مردم در قوم سو غربی باور داشتند که هر شیء، مثلاً یک تکه سنگ، در واقع مجموعه‌ای از افراد زنده است که در حال حرکت اند. و این حرکت محدود و مقید نیست الا در چارچوب قلمرویی که خالق کل (یا به زبان بومیان «اوی کیچ»^{۱۴}) برای هر نوع از موجودات در طبیعت مشخص کرده است. ایشان استدلال می‌کردند که این محدودیت جابجایی فقط محدود به جسم («تن گن»^{۱۵}) چیزهاست و ذهن و شعور و روح موجودات این امتیاز را دارد که در کل عالم بسط داشته باشد، اما فقط اگر بتواند به مرام و ادب ویژه‌ای که شایسته روح بزرگ («وئیا»^{۱۶}) است آراسته گردد ...

⁸ Western Teton Sioux

⁹ A. McG. Beede

¹⁰ Standing Rock نام یکی از قلمروهای محافظت شده قوم سو در ایالات متحده آمریکا است. قلمروهای محافظت شده (Indian Reservations) به سرزمین‌هایی گفته می‌شود که طی پیمان‌هایی که بین دولت فدرال و قبایل بومی آمریکا بسته شده در اختیار سرخپوستان قرار گرفته است.

¹¹ Melvin Gilmore

¹² Chippewa

¹³ Harry Boise

¹⁴ oicage

¹⁵ tanca

¹⁶ Wonya

ناگفته نماند که این باور که یک تکه سنگ یا هر شیء دیگری مجموعه ای از اشخاص متحرک است، محدود به گروه خاصی از مردم این قبیله نیست، بلکه بسیاری از افراد از توانایی خود در رؤیت درون اشیاء سخن می گویند. همانطور که ما قادریم به یک بیشه نگاه کنیم و درختان آن را ببینیم، مردم این قوم قادرند درون یک تکه سنگ را ببینند و از ترکیبات داخلی آن خبر دهند. سرخپوستانی که از این توانایی سخن می گویند آن را چیز عجیب و شگفت آوری نمی دانند و من دلیلی برای شک کردن در صداقت آنها ندارم.

تاریخ هر ملتی شامل افسانه هایی است، که چه بسا از منظر بسیاری از دانشمندان چیزهای قابل توجهی نباشند. در تمام افسانه های سرخپوستان، وئیا حضوری پررنگ دارد. آیا این افسانه ها صرفاً یک سری داستان های سرهم بندی شده است؟ یا اینکه ونیا واقعا منشأ اثری حقیقی است؟ [لذا شاید ما با درک دیدگاه سرخپوستان مسئله داشته باشیم] اما پیران سرخپوست به هیچوجه مشکلی در درک دیدگاه و روش علمی ما ندارند ...

فهماندن روش علمی به ریش سفیدان سرخپوست به هیچوجه دشوار نیست. آنها به خوبی تلاش علمی برای درک و حتی کنترل فرآیندهای طبیعی توسط بشر را درک می کنند. آنها به خوبی می فهمند چرا [غیر سرخپوستان] می خواهند از نیروهای طبیعت برای پیشرفت فردی و ترقی نوع بشر بهره برداری کنند. برای آنان مفهوم اتم و الکترون نیز ساده و جذاب است. تفکر شیمیدانان را نیز کاملاً درک می کنند. برای آنان، مفاهیم علمی با آنچه ایشان از طبیعت می دانند قابل تطبیق است.

در کوه های موسوم به «کوه های لاک پستی»^{۱۷} در داکوتای شمالی، من و هری بویز هشت ماه متوالی در میان سرخپوستان زندگی کردیم. بنا به درخواست وی من به او اجازه دادم که به ریش سفیدان سرخپوست در قبیله های چی په وا و «کری»^{۱۸} روش علمی و درکی که علم [ما] از طبیعت دارد را بیاموزد... یکی از دانش آموزان برجسته وی موسوم به «ساکان کو اسکانک»^{۱۹} پیر (به معنی «خورشید طالع») نتیجه گیری تمامی دانش آموزان را از روشی که آموختند را به اینصورت خلاصه کرد: «روش علمی شما ناکافی است. غلط نیست، اما از توضیح بسیاری از چیزها عاجز است. بشر چگونه می تواند راه پیشرفت خود را پیدا کند، مگر اینکه «مانیتو بزرگ»^{۲۰} با روح خود انسان را هدایت کند و او را به صفاتی اخلاقی چون عدالت، سخاوت و میهمان نوازی پایبند نگه دارد.»

¹⁷ Turtle Mountains

¹⁸ Cree

¹⁹ Sakan' ku Skonk (Rising Sun)

²⁰ Great Manitoo

شباهت در نتیجه گیری ها

چند بند بالا شامل شمه ای از دانش ریش سفیدان سرخپوست است. این سرخپوستان آزاد زیسته بودند و هرگز محدودیت های کنونی زندگی سرخپوستان که در قلمروهای حفاظت شده زیست می کنند را تجربه نکرده بودند. ذهن ایشان هنوز از نظام های آموزشی و تبلیغاتی غرب تاثیر سوء پذیرفته بود. اگر چه بین دیدگاه سرخپوستان و دانش رسمی شباهت هایی وجود دارد، اما همین شباهت ها حقیقت ژرفی را پنهان می کند که ما باید به دقت بررسی کنیم: ریش سفیدان سرخپوست و دانشمندان مدرن از دو راه مختلف به نتیجه گیری های خود می رسند. این دو گروه از داده هایی استفاده می کنند که اگر در کنار یکدیگر قرار گیرند به هیچوجه قابل قیاس نیستند.

همانطور که خورشید طالع اشاره کرد، توجه ریش سفیدان سرخپوست بیشتر معطوف به مسیری اخلاقی برای ادامه حرکت نسل بشر بوده است. از نظر ایشان تمام دانش، اگر قرار باشد مفید واقع گردد، باید متوجه همین هدف باشد. در رویکرد سرخپوستان به دانش، قابل قبول نیست که برای علم انسان موجودیتی مستقل و جدا از جامعه و محیطی که در آن زندگی می کند قائل شویم. از منظر ریش سفیدان سرخپوست، دانش انسان برخاسته از تجارب فردی و اجتماعی اوست: کلیه تجاربی که او در زندگی روزمره، در مشاهدات دقیق در طبیعت و نیز پیام هایی که او از ارواح در مراسم، اشباح، کشفیات درونی و رؤیاهای خود دریافت می کند.

سرخپوستان در رسیدن به شناخت از طریق اینگونه تجارب هیچ یافته ای را مردود یا نامربوط نمی دانستند و باور داشتند که باید کلیه دانسته ها را جزو دانش موجود گنجانند و یافته های جدید را به آنچه از قبل گردآوری شده بود ربط داد. همچنانکه بسیاری از چیزهایی که مردم می دانستند از نسل های گذشته به آنها رسیده بود و مردم صرفا با ایمان به درستی و اعتبار این دانسته ها آنها را قبول می کردند، حتی اگر خود شخصا آنها را تجربه نکرده بودند. ایشان صرفا امیدوار بودند که زمانی در طول عمر خود به درک شخصی اعتبار آنها نایل شوند.

شاعری از اهالی ایالت نبراسکا به نام «جان نای هارت»^{۲۱} با حکیمی از قبیله «اوگلالا»^{۲۲} به نام «بلک الک»^{۲۳} («گوزن سیاه») مصاحبه کرد. این مصاحبه در مورد باورها و روش های شناخت شناسی زمان های پیشین بود. یکی از موضوعات این گفتگو چگونگی دریافت چپق مقدس قبیله سو که به آن چپق گوساله بوفالو سفید^{۲۴} نیز می گویند بود. از این چپق در اجرای مراسم ویژه «سرخپوستان دشت نشین»^{۲۵} استفاده می کردند. به نقل از گوزن سیاه، روزی بانویی بر مردم ظاهر شد که ابتدا به آنان در مورد موازین اخلاقی، اجتماعی و دینی آموزش داد و سپس به آنها آموخت که چگونه با نیروهای برتر، از طریق مراسمی که در آن از چپق استفاده می شود تماس برقرار کنند. در پایان داستان، بلک الک برای مدتی سکوت اختیار کرد و گفت: «این داستانی است که تعریف می کنند. آیا دقیقاً به همین صورت اتفاق افتاده باشد، من نمی دانم. اما اگر نیک بیندیشی، خواهی دید که حقیقت دارد.» و این یک بیان صرفاً ایمانی و اعتقادی نیست، بلکه یکی از اصول معرفت شناسی سرخپوستان است.

پس سرخپوستان قبیله سو غربی برای شناخت جهان پیرامون خود تمامی تجارب خود را در نظر می گرفتند. و این برخلاف روش علمی در شناخت شناسی غرب است. علم غربی کشفیات خود را عملاً با حذف داده هایی به دست آورده است که سرخپوستان بسیار مهم می دانند. روش علمی غرب معتقد است که ایده ها، مفاهیم و تجارب تنها وقتی قابل قبول اند که توسط هر مشاهده گر بی طرف، در شرایط آزمایشگاهی، قابل بیان و قابل تکرار باشد. هر گونه داده یا مجموعه دانشی که خارج از این استاندارد قرار بگیرد را باید به لحاظ فقدان اعتبار کافی مردود دانست. بدین ترتیب، در مطالعات علمی، تجارب عاطفی و احساسی افراد کنار گذاشته می شود و اگر هم در نظر گرفته شود در حاشیه قرار می گیرد.

²¹ John Neihardt

²² Oglala Sioux

²³ Black Elk

²⁴ White Buffalo Calf Pipe

²⁵ Plains Indians

محدودیت دیگری که روش علمی غرب برای خود قایل شده این است که کلیه داده ها می باید در چارچوبِ باورهایِ حاکمِ فعلی قابل تفسیر و درک باشد. به نقل از «توماس کوهن»^{۲۶} چگونگی طبقه بندی داده ها و اینکه آیا داده های به دست آمده اصلاً قابل تفسیر اند یا خیر، را منظومه فکری^{۲۷} کنونی دانشمندان مشخص می کند. به نقل از وی، منظومه فکری یک جامعه علمی معیاری را در اختیار آنان قرار می دهد که از طریق آن سؤال ها و مسائل قابل مطالعه گزینش می شوند. بر اساس این معیار، اینها تنها سؤالات و مشکلاتی اند که دانشمندان خود را قادر به حل آنها می پندارند و اعضای آن جامعه علمی اجازه پذیرفتن آنها را ندارند. مسائل دیگر، حتی برخی که قبلاً مورد مطالعه قرار می گرفتند، به دلیل ارتباط با متافیزیک، یا به این خاطر که مربوط به رشته دیگری از علوم اند و یا حتی گاه به این بهانه که به لحاظ پیچیدگیِ مفرط ارزشِ صرفِ وقت لازم را ندارند، به سادگی کنار گذاشته می شوند.

اگر روش علمی در چنین چارچوب محدود و محدود کننده ای عمل می کند پس چگونه ما می توانیم برای شناخت معتبر و قابل قبولی از جهان به آن اتکا کنیم؟ و چرا دانشمندان، که مسلماً خود نسبت به این محدودیت ها آگاه اند، اینچنین بر معتبر بودن شناخت علمی خود از جهان پافشاری می کنند؟

نا گفته نماند که دانش علمی همچنین از فشارهای سیاسی رنج می برد. چهره های برجسته در هر حوزه علمی قادرند بر قبول و یا رد تئوری ها، بر اساس ملاحظاتی که هیچ جنبه علمی ندارد، اعمال نظر کنند. گاه این ملاحظات به سلیق شخصی و یا تمایل ایشان برای حفظ جایگاه حرفه ای خود مربوط می شود. به طور مثال، یافته های اخیر در مورد رابطه بین چارلز داروین و «آلفرد والاس»^{۲۸} نشان می

²⁶ Thomas Kuhn (۱۹۲۲-۱۹۹۶) نام فیزیکدان و فیلسوف آمریکایی است. کتاب او با عنوان «ساختار انقلاب های علمی»

نشان داده است که در تاریخ علم، در ادوار مختلف، تحولات عظیمی رخ داده که جهانشناسی و جهانی بینی بشر را کاملاً دگرگون ساخته است. در هر یک از این انقلاب ها، پارادایم، یا منظومه فکری، جدیدی جایگزین پارادایم حاکم قبلی شده است. این تحلیل تاریخی حاکی از یک نکته کلیدی است: به رغم تلاش دانشمندان در بی طرف ماندن در مشاهدات و تحلیل خود از پدیده ها، ایشان همواره تحت تاثیر پارادایم حاکم اند، پارادایمی که به مرور زمان دوباره کاستی های خود را آشکار کرده و تغییر می یابد. برای مطالعه بیشتر بنگرید به: تامس کوهن. ۱۳۶۹. ساختار انقلاب های علمی. ترجمه احمد آرام. تهران: سروش.

²⁷ paradigm در متون فارسی، این واژه را «انگاره» نیز ترجمه کرده اند.

²⁸ Alfred Wallace

دهد که احتمالاً چارلز داروین نظریهٔ «گزینش طبیعی»²⁹ را از والاس به سرقت برده و ارتباطات سیاسی او در جامعه علمی انگلستان به حدی قوی بوده که توانسته این کشف علمی را به نام خود تمام کند. این یافته‌ها نشان می‌دهد که دلیل کافی برای شک کردن در اعتبار آنچه دانشمندان غربی به عنوان علم ارائه می‌کنند وجود دارد؛ یکی به لحاظ حذف بسیاری از داده‌ها و سوالات و دیگری به خاطر باند بازی‌های درون گروهی که تعیین می‌کند که چه نظریه‌ها و چه دکترین‌هایی قابل قبول اند.

همچنین در روش علمی، تئوری‌های قدیمی بعد از مدتی به تضاد³⁰ می‌انجامد، به این معنی که تئوری موجود قادر به توضیح برخی از پدیده‌های تازه شناخته شده نیست. لذا از درون این تضادها تئوری‌های جدید بیرون می‌آید تا دانشمندان بتوانند کماکان توضیحی کلی برای علت وقوع پدیده‌ها ارائه دهند. برخلاف روش علمی غرب، دانش سرخپوستان نیازی به چارچوب‌های تفسیری اینچینی نداشته و ندارد. پس اگر دانش سرخپوستان دارای تئوری و نظریه نیست، چگونه می‌توانیم به درک بهتری از دیدگاه آنان در دستیابی به شناخت برسیم؟

اساساً سرخپوستان باور داشتند که هر چه انسان‌ها تجربه می‌کنند دارای ارزش است و ما را در یکی از ابعاد زندگی راهنمایی می‌کند. یکی از اصول معرفتی سرخپوستان این بوده است که هیچ تجربه بشری به اشتباه و اتفاقی رخ نمی‌دهد، اگر چه ممکن است ما برخی از تجربیاتمان را به غلط تعبیر کنیم. پس در مواقعی که چیزی کاملاً جدید را تجربه می‌کنیم، باید هوشیار باشیم و از تعجیل در دسته بندی رخدادها برای درک بهتر آنها بپرهیزیم. از دیدگاه سرخپوستان، جهان همواره در حال بازآفرینی خود است چرا که همه چیز زنده و در حد خود صاحب اختیار است و برآیند همهٔ اختیارها و انتخاب‌های موجودات، آینده را می‌سازد. در این چارچوب فکری، چیزی به نام تضاد یا خلاف قاعده متصور نیست. حتی از منظر سرخپوستان، برخی چیزها ارزشمند اند دقیقاً به این خاطر که حاوی رازآمیز اند.

ار آنجاییکه در شناخت شناسی سرخپوستان، تمام داده‌ها باید در نظر گرفته شود، وظیفهٔ اصلی مشاهده گر این می‌شود که الگوی تفسیری مناسبی که بتواند کلیهٔ تجارب عادی و فوق العادهٔ ما را دربرگیرد

²⁹ natural selection

³⁰ anomaly

را بدست آورد. رخدادهای عادی و غیرعادی همگی با هم و در کنار هم باید داستانِ منسجم و کاملی را حکایت کند. گاه این داستان مربوط به رفتارهای انسانی و گاه به رفتارِ نیروهای ماوراء الطبیعه اشاره دارد. اما همواره دارای معنی خاصی است و همیشه به سوی رشد و کمال اشاره دارد. و نهایتاً، با حکمتی که بالا رفتن تجربه و سنّ بالا برای شخص به ارمغان می آورد، زمانی فرا می رسد که تفکر و تدبیر در رخدادها و تجارب گذشته، پرده از برخی رابطه های ناشناخته بر می دارد و شناخت روشن تری از حقایق را در ذهن فرد متجلی می سازد.

عالم هستی عالمی اخلاقی است

علاقة اصلی ریش سفیدان سرخپوست، کشف ساختارهای انتزاعی برای شناخت واقعیت جهان خارج نبود بلکه پی بردن به مسیر و جاده ای درست بود که هر انسان، در طول حیات خود، می باید آن را طی کند. تمثیل جاده برای توصیف زندگی و عمر انسان ها این معنی را در ذهن تداعی می کند که سرخپوستان، عالم هستی را عالمی اخلاقی می دانستند. یعنی اینکه راه و روشی درست برای زندگی در این عالم وجود دارد و در هر فعل، رفتار و باور، یک معنی و محتوا وجود دارد. مجموعه تجارب ما در طول زندگی حاوی حقیقتی است. عالم دارای حرکت و این حرکت دارای جهتی است، همچنانکه همین حرکت در چرخه های حیاتی موجودات مشهود است؛ مثلاً در بشر، از کودکی به جوانی و بزرگسالی و سپس به پیری دیده می شود. اما در هر مرحله از حرکت فرد، مسئولیت او نسبت به زندگی، کسب معرفت، دستیابی به کمال و تعالی شخصیتی در جای خود باقی است. معنی هیچ چیزی فرعی و حاشیه ای نیست و هیچ واقعه ای بی دلیل و اتفاقی رخ نمی دهد.

فردی که به جایگاه حکمت و فرزانی پی می برد، حدّ خود را می داند. وی تا زمانی که به اندازه کافی دانش بدست آورده باشد تا با اطمینان و یقین گام بردارد، با فروتنی و تواضع عمل می کند. هر ذره از اطلاعات جدید که به نظر ما می آید، به شخص ما و به جامعه ای که در آن زندگی می کنیم مرتبط است. دانش، در هر حوزه ای از زندگی که باشد، بدون ارتباط با انسان ها، جامعه ای که در آن زندگی می کنند و چارچوب اخلاقی ای که به زندگی آنها معنی می دهد، نمی تواند وجود داشته

باشد. در واقع ما انسان ها در خلق عالمی که در آن زندگی می کنیم همکار و همیار نیروهای ماوراءالطبیعه ایم و هر فعلی که از ما سر می زند سریعاً بر کل هستی اثرگذار است.

منظور سرخپوستان از «داده ها» و «تجارب» فقط تجارب و رخدادهای عالم مادی پیرامون ما نیست، بلکه عواملی چون اجرام کیهانی مثل ستارگان، دیگر سیاره ها و کهکشان ها، مراتب بالا و پایین وجود و فعالیت های برین و زیرین عالم ارواح را نیز در بر می گیرد. اگر می بینیم که در بسیاری از داستان ها و حکایات سرخپوستان، رخدادهای تماماً بر روی کره زمین و در عالم فیزیکی پیرامون شخصیت ها رخ می دهد این به لحاظ آسان تر کردن درک محتوای آنها برای شنونده است. اما در میان این روایات نمونه هایی نیز پیدا می شود که از سفر انسان ها به دیگر عوالم، تبدیل شدن انسان ها به پرندگان و حیوانات و زندگی با آنها و نیز تجربه زندگی در مراتب مختلف وجود سخن به میان آمده است. در عالمی که در آن اخلاق محوریت دارد، تمام فعالیت ها و رخدادهای و اشیاء به هم مربوط اند، لذا فرقی نمی کند که موجودات در چه مرتبه ای از وجود حیات دارند. همه مسئول اند که در حرکت مدام و مستمر آفرینش، مشارکت داشته باشند.

www.eabbassi.ir

بنابراین، آنچه قوم سو غربی در شناخت جهان خود، ارزشمند تلقی می کرد جستجو برای یافتن معنی اخلاقی موجودات و رابطه آنها با یکدیگر بود؛ آنها می کوشیدند که نقش و فایده هر موجود در دنیای طبیعت و ترکیب فیزیکی آن را بفهمند. این اطلاعات غالباً به نحوی توسط خود موجود آشکار می شود. لذا، دیدگاه دانشمند سرخپوست از نظر شناخت شناسی و متدلوژی در طرف مقابل دیدگاه دانشمند غربی قرار می گیرد. طالب علم و معرفت در فرهنگ سرخپوستان، شناسنده را کاملاً درگیر عمل شناخت می داند، در صورتی که طالب علم در روش علمی غرب باید با حفظ بی طرفی و جدا نگه داشتن خود از موضوع مورد مشاهده، به شناخت آن بپردازد. از آنجاییکه این دو دیدگاه، دو انتهای طیف وسیعی از شناخت شناسی را تشکیل می دهند، ترکیبی از این دو که در وسط طیف قرار گیرد قابل تصور و تأمل است. اما هر شناخت ترکیبی که از این دو به وجود آید، اخلاق بخشی از آن خواهد بود که قاعدتاً به آموزه های سو غربی و افلاطون نزدیک تر و با روش شناسی غرب در تضاد خواهد بود.

برای غالب دانشمندان غربی ورود پیدا کردن ملاحظات اخلاقی در کار شناخت جهان یادآور جنگ بین کلیسا و نیروهای مذهبی از یک سو و اندیشمندان سکولار از سوی دیگر در تاریخ علم غرب است. ایشان از قدرت گرفتن کلیسا در نهادهای اجتماعی و سیاسی جوامع، که احتمالاً به جلوگیری از و یا توقف کامل فعالیت های تحقیقاتی در علم خواهد انجامید، بیمناک اند. از این رو، وارد کردن ملاحظاتی چون «قصد» و «اخلاق» در مطالعات علمی، از منظر بسیاری از افراد خودبخود وجود موجودی برتر را تداعی می کند. ایشان معتقد اند که پرستش این موجود توسط برخی و عدم پرستش آن توسط دیگران ممکن است موجب اختلافات طولانی و دامنه دار در جامعه شود و مانعی احتمالی در برابر روحیه کاوشگری و تحقیق به وجود آورد.

در واقع ریش سفیدان سرخپوست قائل به خدایی که نیازمند به پرستش و تحسین از سوی کسی باشد نبودند بلکه شخصیتی موسوم به وُنیا یا روح بزرگ را در تمامی جوانب و وجوه هستی متجلی می دیدند و به منظور هدایت، به او رجوع می کردند، خیلی شبیه به رابطه ای که سقراط در پیروی از «دمون»^{۳۱} داشت.

www.eabbassi.ir

من معتقد نیستم که این نگرش به خالق بزرگ به معنی «همه خدایی»^{۳۲} است، مفهومی که هم دانشمندان را می ترساند و هم مذهبیین را می تاراند. حتی قبایلی که برای پرندگان، حیوانات و گیاهان شخصیت قائل بودند، هرگز برای هیچیک از آنها الوهیت قائل نبودند و هیچیک را از مابقی وجود جدا تلقی نمی کردند. غالب قبایل، ذکر روح بزرگ را در پایان تعریف و توصیف مشاهدات خود از طبیعت کافی می دانستند. مردم در قبیله سو این روح را «اسرارآمیز بزرگ» خطاب می کردند. فقط بعدها، وقتی که مبلغین مسیحی اقدام به ایجاد پیوند بین سنت های سو و نظام های اعتقادی مذهب خود کردند حضور این موجود اسرارآمیز شخصیتی انسان گونه به خود گرفت و از بندگان خود نوعی پرستش را طلب کرد که مسیحیان به آن خو دارند.

³¹ Daemon نام راهنمای درونی سقراط.

³² pantheism

ساختار جهان قبایل سرخپوست

قبایل بومیِ موسوم به سرخپوستان دشت نشین، دانش خود را در نظامی حلقه وار سامان می دادند. به این معنی که برای توصیف پدیده ها، باید به مجموعه روابط بین آنها توجه کرد. در شناخت شناسی سرخپوستان هیچ مفهومی به خودی خود و مستقل دارای معنی نیست، مثل مفهوم زمان و مکان و ماده که تا چندی پیش در علم غربی چیزهایی مطلق منظور می شدند. همه مفاهیم فقط در ارتباط با دیگر چیزها دارای محتوا و معنی بودند و خود نیز متشکل از اجزایی از دیگر ایده ها محسوب می شدند که خود به نحوی با همه آن اجزاء مرتبط بودند. یعنی کاملاً امکان پذیر بود که شخصی ایده ای را به طور کامل، با بررسی ارتباط آن با دیگر مفاهیم، درک کند.

دلیل سامان دادن به دانسته های انسان به این شکل این بود که در هنگام تصمیم گیری یا نتیجه گیری اطمینان حاصل می شد که تمامی جنبه های شناخته شده یک چیز در نظر گرفته می شود. به طور مثال، در هنگام تصمیم گیری در مورد کاری، همگان تا حد زیادی می دانستند که چه پیامدهایی در محیط در ارتباط با تغییر مورد نظر را می توان انتظار داشت. از این روست که دیده می شود راه های بینهایت متفاوتی برای توصیف برف، باد و یا دیگر پدیده های طبیعی وجود داشت چون ویژگی های این مفاهیم کلی در موقعیت های مختلف جغرافیایی و زمانی تفاوت بسیار داشت. زبان های سرخپوستی و زبان داکوتا/ لاکوتا³³ که اعضای قبیله سو غربی با آن سخن می گفتند، مجموعه وسیعی از لغات برای توصیف یک چیز واحد، در شرایط مختلف محیطی را در بر می گرفتند. در ادامه این بخش برخی از جنبه های این ساماندهی حلقه وار دانش سرخپوستان که برای شناخت و توصیف چیزها مورد استفاده قرار می گرفت را تشریح خواهیم کرد. در ضمن تلاش می کنیم که مهم ترین اجزای عالم از منظر سرخپوستان را نیز معرفی کنیم.

³³ Dakota/Lakota Language

■ عالم زنده است

نمی توان برای عالم، ماهیتی اخلاقی یا قصد و نیتی اخلاقی قائل شد بدون اینکه همزمان آن را زنده نپنداشت. ریش سفیدان سرخپوست عمیقاً به زنده بودن عالم هستی اعتقاد داشتند چون زندگی و حیات را در تمام چیزها تجربه می کردند و دلیلی وجود نداشت که حیاتی را که در تک تک موجودات به صورت مجزا می دیدند ساری و جاری در کل عالم هستی نپندارند.^{۳۴} رویکرد زنده بودن تمام چیزها نه خوشایند دانشمندان غربی است و نه مورد قبول مذهب یون غربی. بسیاری از دانشمندان زنده پنداشتن اجزای طبیعت و کل هستی را اندیشه ای مذهبی تلقی می کنند که در رویکرد بیطرفانه پژوهشگران خدشه وارد می کند. مذهب یون نیز به این باور که عالم زنده است فوراً برچسب «همه خدایی» می زند، انگار که برچسب زدن به هر اعتقادی، آن را تبدیل به همان چیزی می کند که آنان به غلط نامگذاری کرده اند.

اخیراً بحث ها پیرامون زنده بودن زمین، مشخصاً در ارتباط با «فرضیه گایا»^{۳۵} بالا گرفته است. «جمیز لاولاک»^{۳۶} و عده زیادی از همقطاران وی این ایده را به گونه مطرح کرده اند که کل سیاره زمین در واقع یک ارگانیسم زنده است. اما مناظره بین طرفداران این فرضیه و مخالفین آن، با محوریت پیش فرض های نادرستی انجام می شود چرا که هر دو طرف معنی حیات را فقط محدود به توانایی موجودات تکامل یافته تر به واکنش نشان دادن به محرک ها می پندارند.

برای سرخپوستان سنتی، تماشای این مناظره بین صاحب نظران غربی در مورد زنده بودن زمین جالب و به نوعی سرگرم کننده است. از زمان های دور، سرخپوستان در مراسم آیینی خود این حقیقت را عملاً تجربه می کرده اند. برای ایشان، همین قدر که زمین تغذیه موجودات کوچکتر حیات، مثل انسان ها، گیاهان، پرندگان، حیوانات، رودخانه ها، دره ها، و قاره ها را به عهده دارد، دلیلی کافی برای زنده

³⁴ در این ارتباط، در حکمت اسلامی نیز سخن از «نفس کلی» به میان آمده است. نفس کلی قوه ای است که «کلیه موجودات را حرکت و سکون می بخشد و بر آنان حکومت می کند و آنان را به سوی تکامل می کشاند و هر یک را در مکانی قرار می دهد که مطابق طبع آنان باشد.» (اخوان الصفا، رساله الجامعه، جلد اول، ص ۳۱۱، به نقل از نصر، ۱۳۴۲، ص ۱۰۱)

³⁵ Gaia Hypothesis

³⁶ James Lovelock

پنداشتن آن است. نسبت دادن خصوصیات بشری به کره زمین، به صورتی که طرفداران فرضیه گایا به آن معتقد اند، برای اثبات زنده بودن آن دارای پایه و اساس محکمی نیست. با این کار تو گویی بخواهیم کره بزرگ زمین را به زور در لباس موجودی که به مراتب کوچکتر از آن است بگنجانیم. در واقع با این کار راه را بر درک معلومات جدید در مورد حقیقت کره زمین بر خود می بندیم.

همچنین از منظر قبیله سو، همه موجودات زنده از عقل پایه برخوردار اند. اعضای قبیله سو، مثل سایر قبایل، باور داشتند که برنامه تکاملی حیات بر روی کره زمین، به تدریج و پس از مراحل، به پدیدار شدن بشر انجامیده است. اما بر خلاف فلسفه و مذاهب غربی، برای سرخپوستان، اینکه انسان آخرین موجود فرآیند تکاملی هدفمند نیروی حیات بر روی کره ارض بوده، او را گل سرسبد آفرینش نمی کند.^{۳۷} در واقع، چون در آفرینش، انسان آخر از همه آمده او «برادر کوچک تر» دیگر گونه های حیات محسوب می شود. لذا انسان باید خود را در جایگاه یادگیری از موجودات دیگر ببیند. بدین ترتیب، از دیدگاه ریش سفیدان سرخپوست، فعالیت های انسانی در طبیعت در بسیاری موارد، الگوبرداری از روش های سازگار دیگر موجودات در طبیعت بود.

www.eabbassi.ir

این نکته که همه چیز در عالم زنده است و اینکه کل عالم نیز موجودی زنده است، از نظر اهمیت با هر کشف یا فرضیه علمی دانش رسمی برابری می کند. وقتی افراد جدی و حساس این اصل را درک می کنند و بر اساس آن عمل می کنند، به اندازه هر فرمول ریاضی و یا برنامه کامپیوتری برای پیش بینی پدیده ها قابل اتکا است، اگر چه در نحوه انجام پیش بینی ها از این دو روش، تفاوت های اساسی وجود دارد. از منظر سرخپوستان، چون عالم زنده است، برای همه چیزها اختیار وجود دارد و آینده مشخص نیست. در نتیجه، پیش بینی ها بر اساس آگاهی از «شخصیت» موجودات صورت می گیرد.

³⁷ بر اساس حکمت اسلامی، انسان از نفس ناطقه (یا عقل) برخوردار است که در جمادات، نباتات و حیوانات وجود ندارد. با این حال، اگر چه در افواه عامه مردم عبارت «انسان اشرف مخلوقات است» متداول است، این باور مورد تایید تمامی حکمای اسلامی نبوده است. (غلامحسین ابراهیمی دینانی. ۱۳۸۱. اسماء و صفات حق. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ص ۲۷۵) همچنانکه خداوند در قرآن مجید اینچنین تصریح فرموده است: «قطعاً آفرینش آسمان ها و زمین بزرگتر از آفرینش مردم است ولی بیشتر مردم نمی دانند.» (غافر ۵۷)

پیش بینی سرخپوستان در مورد رفتار موجودات تقریباً از همان احتمالات درستی و صحت برخوردار است که گمانه زنی های علمی در مورد تحرک ذرات زیر اتمی در علم فیزیک.

باید افزود که در این ارتباط دانش سرخپوستی عملاً بر دانش علمی برتری دارد. در تعامل با طبیعت، ممکن است چنین به نظر آید که انگار حکمای سرخپوست قادر اند آغاز پدیده هایی را سبب شوند. این کاری نیست که انجام آن در علم و فناوری غربی متداول باشد. و چون چنین عملکردهایی در علم رسمی متداول نیست، برخی از مشاهده گران بر این باور اند که ریش سفیدان سرخپوست دارای «قدرت هایی ویژه» اند. ولی در واقع این توانایی به ظاهر خارق العاده برخاسته از درک آنها از فرآیندهای طبیعی و توانایی ورزیده و پیچیده آنها در ورود پیدا کردن به داخل این فرآیندها بوده است.^{۳۸}

عالم زنده از اجزایش می طلبد که نسبت به هم احترام متقابل داشته باشند و این یعنی که دست یافتن به هویت فردی از جمله ویژگی های برجسته در عالم سرخپوستان محسوب می شد. یکی از ارکان اصلی عالم زنده سرخپوستان این بوده است که هر موجود باید اجازه دهد که دیگر موجودات به زندگی و کمال مطلوب خود دست یابند و دخالت بی ملاحظه در زندگی موجودی دیگر مردود شمرده می شود. نتیجه اینکه، در رفتار انسانی، معرفت نفس^{۳۹} و پرهیزگاری^{۴۰} از ارزش بالایی برخوردار است. تنها با مجال دادن به نوآوری از سوی همه، عالم می تواند حرکت رو به جلو داشته باشد و آینده خلق شود. این مشارکت در خلقت همواره شخصی، نو و هیجان انگیز است.

از منظر سرخپوستان آمریکا، احترام به یک موجود زنده دیگر به معنی پرستیدن آن موجود نبوده است، اما این احترام دو رویکرد اخلاقی را در بر می گیرد: یکی قبول پرهیزگاری از سوی انسان ها و جوامع آنها به طوری که خود را در قبال دیگر موجودات زنده مسئول بشمارند. و اینکه انسان ها بکوشند تا با دیگر موجودات ارتباط ایجاد نمایند و میثاق متقابل برقرار کنند. دشوار نیست که انسان نسبت به دیگر

³⁸ برای مصادیقی از این دست که در تمامی جوامع کهن، از جمله ایران، متداول بوده است بنگرید به ضمیمه مترجم، ص ۳۰.

³⁹ self-knowledge

⁴⁰ self-discipline

موجودات زنده احساس مسئولیت کند. اما در جامعه ای که «تساوی» مترادف با یکسانی و هماهنگی و همخوانی کامل افراد با یکدیگر تعریف شود مقدور نیست. یکی از شخصیت های برجسته سرخپوستان آمریکا ملقب به «گاو نشسته»⁴¹ که به نظام آموزشی سفید پوستان با دیدی انتقادی می نگریست، نظر خود را به این صورت بیان می کرد: «ضروری نیست که عقاب کلاغ باشد.» اگر به مفاهیمی مثل مردم سالاری، برادری و برابری با نیم نگاهی به پرهیزگاری و احساس مسئولیت بیندیشیم، خیر کثیری از آن عاید جامعه خواهد شد.

مسلم ما انسان ها ناگزیریم که بهره ای از دنیای مادی اطرافمان ببریم تا زنده بمانیم. اما مادامی که ما در پی مرتفع کردن نیازهای خود ایم، می باید به خاطر داشته باشیم که اگر دیگر موجودات و یا کره زمین از بهره داری ما آسیب ببیند، کاری که می کنیم کوتاه اندیشانه است و نهایتاً تعادل تار و پود کل حیات را بر هم خواهد زد. تصویری که فرهنگ آنگلساکسون⁴² از حیات ترسیم می کند جنگلی پر از شکارچی و شکار است؛ در این جنگل، قوی تر ها ضعیف تر ها را می بلعند. اما به جای این تصویر، ما می توانیم عالم را پرده ای از نقوش جذاب ببینیم که در آن هر جزء نقش مشخصی برای ایفا کردن دارد. هر یک از ما موجودات باید در جای مقرر خود باشیم و نقش خود را در لحظه مناسب بازی کنیم.

پایبندی به میثاق و عهد، که به روشنی در الهیات پیامبران عهد قدیم آمده است، از جمله اعتقادات اولیه سرخپوستان نیز هست. حکایاتی وجود دارد که توصیف می کند که چگونه در زمان های دور بر اساس ارتباط بین نوع بشر و دیگر موجودات، انسان ها اجازه یافتند که به شکار بوفالو⁴³ بروند، از ماهی آزاد به عنوان یکی از غذاهای اصلی خود استفاده کنند، پر پرندگان را در آرایش پوشاک مخصوص مراسم سنتی خود بگنجانند و انواع گیاهان را به عنوان دارو گردآوری کنند. به موجب این پیمان ها بوده است که دیگر موجودات پذیرفته اند که انسان ها بدین صورت از آنها جهت رفع

⁴¹ Sitting Bull

⁴² Anglo-Saxon منظور نویسنده، فرهنگ غالب اروپایی است که در عصر حاضر در سراسر جهان عمومیت یافته است.

⁴³ بوفالوها که شمار آنها قبل از ظهور مهاجران اروپایی در آمریکای شمالی به میلیون ها راس می رسید، از منابع غذایی عمده قبایل سرخپوست بود.

نیازهای گوناگون خود استفاده کنند. و طبعاً هر پیمانی دربرگیرندهٔ مسئولیت‌هایی دو جانبه است و چنانچه نقض عهد شود، برای التیام روابط، تمهیداتی نیز در آن گنجانده می‌شود.

پس اگر چه سرخپوستان به شکار و صید ماهی می‌پرداختند، ایشان سخت متعهد بودند که فقط در صورت خطر مرگ از گرسنگی حیوانی که فرصت کامل برای تشکیل خانواده و تولید مثل نداشته است را بکشند. حتی تا به امروز، در شکار عقاب، سرخپوستان آپاچی کار شکار را به آخر فصل تابستان و پاییز محدود می‌کنند تا عقابی را قبل از اینکه تولید مثل کند و چرخه‌های عمدهٔ حیات خود را، از جمله تشکیل خانواده و بزرگ کردن جوجه‌ها تجربه کند، نکشند.

▪ همه چیز به هم مربوط است

در عالمی که زنده است و تمامی فعل‌ها و رویدادها دارای معنی است، کلیه چیزها الزاماً با هم در ارتباط اند. نه تنها ارتباط، بلکه وظیفه مشارکت در محتوای اخلاقی رویدادها و مسئولیت برای حفظ نظام هماهنگ حیات به طور مساوی بر دوش همهٔ اجزاء است. در آغاز و پایان کلیه مراسم مذهبی، ذکر عبارت «تمامی خویشاوندانم»، همهٔ شرک‌کنندگان را به ارتباطی که بین آنها و تمامی دیگر موجودات وجود دارد متذکر می‌شود. این عبارت همچنین مخاطب را نسبت به مسئولیت‌های خود در قبال احترام به حیات و انجام متعهدانه وظایف میثاقی خود یادآوری می‌کند. اما «تمامی خویشاوندانم»، همچنین، از شناخت شناسی و جهان‌بینی سرخپوستی حکایت می‌کند: وجود ارتباط همه جانبه بین چیزها اساس روش شناسی سرخپوستان برای گردآوری اطلاعات در مورد جهان را تشکیل می‌دهد.

علم غربی روش‌های متعددی برای مشخص کردن حقایق خود به کار می‌برد. یکی از متداول‌ترین روش‌ها کاربرست تئوری‌های اثبات‌شدهٔ پیشین در شناخت پدیده‌های جدید و سپس تأیید و یا اصلاح تئوری مورد نظر است. اما علم مدرن عمدتاً علاقمند به شناخت عالم فیزیکی و ساختار آن است، تلاشی صرفاً برای یافتن غایت ساختاری و اجزاء متشکلهٔ عالم هستی که ریشه آن به «دموکریتوس»^{۴۴} و تئوری اتم او بر می‌گردد.

⁴⁴ Democritus

با آگاهی از زنده بودن جزء به جزء عالم، سرخپوستان آمریکایی بیشتر به شناخت رفتاری موجودات علاقمند بودند چون آنها هر موجود را، در حد خود، صاحب شخصیت و اختیار می دانستند. لذا سرخپوستان پدیده ها را به دقت مشاهده می کردند تا ارتباط بین «اقوام» جهان^{۴۵} (شامل کلیه جمعیت های انسانی، جانوری و گیاهی) را درک کنند. این درک جامع ارتباط های بین موجودات برای سرخپوستان، زندگی آسوده و مسالمت آمیز در عالم فیزیکی، بدون دخالت و تزامم بی مورد در حیات دیگر موجودات را میسر می ساخت.

اگر ما می توانستیم جهانی را تصور کنیم که در آن دغدغه های انسانی بالاترین اولویت ها را نداشت و جهان را از منظر ریش سفیدان سرخپوست می نگریستیم ما هم می توانستیم برای مدت های طولانی به یک گیاه (یک پرنده و یا یک حیوان) توجه کنیم و رفتار او را به دقت مشاهده کنیم. بدین صورت ما می توانستیم دریابیم که دقیقا در چه زمانی آن گیاه شروع به جوانه زدن می کند، کی شکوفه می دهد، کی میوه هایش می رسد، چه تعدادی میوه یا دانه تولید می کند، چه حیوانات و پرندگانی از میوه ها یا دانه های آن تغذیه می کنند و در چه مرحله ای از رشد گیاه این حیوانات به سراغ او می آیند. در طول مدت رشد گیاه، مرحله به مرحله چه تغییراتی در رنگ برگ ها و میوه گیاه دیده می شود؛ آیا گیاه مورد نظر خزان می کند؟ کدام پرندگان و حیوانات در این فصل از آنها استفاده می کنند؟ و بسیاری از دیگر رفتارهای این گیاه. از طریق این مشاهدات ما هم گیاه را می شناختیم و هم مراحل مختلف زندگی او را. همچنین با به یاد آوردن شیوه و زمان بهره گیری پرندگان و حیوانات از گیاه و توجه به مراحل رشد پرندگان و جانوران در هنگام بهره برداری از گیاه، ما می توانستیم حدس بزنیم که تا چه حد گیاه مورد نظر ممکن است به حال ما انسان ها نیز مفید واقع شود.^{۴۶}

⁴⁵ همچنانکه خداوند در قرآن مجید می فرماید: «و هیچ جنبنده ای در زمین نیست و نه هیچ پرنده ای که با دو بال خود پرواز

می کند؛ مگر اینکه آنها امت هایی مانند شما هستند.» (انعام ۳۸)

⁴⁶ این نکته یادآور سفارش مکرر قرآن مجید به مشاهده و تفکر در آفرینش طبیعت و اجزای آن، از جمله آسمان، باران، کوه و انواع حیوانات است. سفارش در این موارد نه تنها انسان را به شناخت ارتباط این پدیده ها به دیگر اجزاء طبیعت (مثل ارتباط بین باران و زنده شدن زمین)، بلکه به ارتباط آنها با خداوند (مثل ارتباط باران با رحمت خداوند) فرا می خواند. مسلما این دیدگاه نسبت به طبیعت در میان حکمای اسلامی و اندیشمندان در دیگر جوامع کهن، توانایی همکاری و بهره گیری حکیمانه و اخلاقی از

اما این دانش که از راه مشاهده به دست می آید، کلی و فاقد جزئیات سودمند تر است. در مواقع بخصوصی، برخی زنان و مردان در رؤیایها و یا کشفیات شهودی خود، اطلاعات دقیق تری در مورد دیگر راه های استفاده از یک گیاه را دریافت می کردند، اطلاعاتی که دستیابی به آنها از طریق آزمایش یا آزمون و خطا میسر نبود. برخی از این اطلاعات دریافتی از عالم درون به قدری مشخص و ویژه بود که فقط برای یک بار در طول عمر فرد کاربرد داشت. و البته بسیاری از قبایل، اطلاعات خود در مورد گیاهان مختلف را با دیگر قبایل به اشتراک می گذاشتند و بدین صورت آگاهی مردم بومی از طریق مشاهده، تجربه و کشفیات درونی در یک منطقه وسیع به صورت فرهنگی جامع از نباتات و خواص آنها شکل می گرفت.

▪ رابطه ها بین چیزها تاریخی است

گذر زمان بخشی از تجربه حیات است. با مرور خاطرات سال های پیشین است که انسان رشد خود را تجربه می کند. چون سرخپوستان عالم را زنده می پنداشتند، ایشان برای تمامی موجودات نوعی حافظه قایل بودند. و لذا از منظر ایشان هیچ موجودی از تجربه گذر زمان بی بهره نبود. روابط بین چیزها همگی دارای بُعد تاریخی بود و از وقایع بزرگ غیر قابل پیش بینی، نظیر رخدادهایی که تاریخ بشر را هر از چندگاهی متاثر می سازد نیز در امان نبود. تمامی عهدها و میثاق ها با گذشت زمان فرسوده می شد و تغییر به تدریج در آنها رخنه می کرد. بنابراین، ممکن است که انواعی از گیاهان برای مدتی نسبتاً طولانی در یک نقطه با هم پدیدار شوند، اما ناگهان ناپدید شوند و در جای دیگر پس از سازگار کردن خود با محیطی جدید، در اقلیم و خاکی متفاوت، دوباره پدیدار شوند. ما امروزه چنین پدیده ای را تکامل می نامیم، اما ریش سفیدان سرخپوست آن را به این صورت نمی دیدند. آنها می دانستند که

نیروهای طبیعت را از درون امکانپذیر می کرده است (مصادیق در ضمیمه این ترجمه، ص ۳۰). این دیدگاه اخلاقی اساساً با منظر علوم و فناوری های غربی که فتح، دخل و تصرف و دستکاری در طبیعت از بیرون را هدف قرار داده است، تفاوت دارد. شکاف بین این دو دیدگاه و توانمندی هایی که هر یک از آنها برای جامعه بشری در تعامل با طبیعت آورده است به قدری وسیع است که یکی را نمی توان به سادگی جایگزین دیگری کرد. از این رو، انتخاب بین جلوه های مختلف هر یک از این دو روش علمی و ترویج فناوری های مرتبط با آنها در یک جامعه، انتخابی حاکی از درایت، هوشیاری و عاقبت اندیشی اندیشمندان آن جامعه از یک سو و آزمایشی برای پایبندی ایشان به دین، اخلاق و حکمت از سوی دیگر است.

هر تغییری که رخ دهد از قبل بخشی از ذات موجود، یا از ویژگی های بالقوه آن بوده است. و این باوری است که اخیراً برخی از دانشمندان غربی نیز پذیرفته اند.

آگاهی از رابطه های تاریخی می تواند برای علم مدرن، در ارتباط با طرح های احیای زیست بوم های آسیب دیده، مفید باشد. پدیدار شدن و نابود گشتن گیاهان خاصی می تواند برای پیش بینی رفتاری مشابه توسط دیگر گیاهان و جانوران مربوط واقع شود. اما باید توجه کرد که روابطی که سرخپوستان بین چیزها برقرار می کردند روابط شخصیتی بین موجودات مختلف (گیاه، حیوان و پرنده) را مشخص می کرد و لزوماً قابل انطباق با طبقه بندی های صرفاً گیاهی و جانوری که توسط علم غربی ایجاد شده نیستند. بنابراین، ویژگی هایی که توسط گیاه شناسان و جانورشناسان مدرن برای توصیف جنس ها⁴⁷ و گونه ها در این دو گروه زیستی، به طور جداگانه، تعریف شده قابل مقایسه با طبقه بندی سرخپوستی موجودات که بر اساس تیپ های شخصیتی آنهاست نمی باشد. میزان دقت و صحت دو نظام دانشی مدرن و سرخپوستی را با سپردن کار احیای دو سرزمین مشابه به دو گروه، یک گروه از دانشمندان مدرن و دیگری از ریش سفیدان سرخپوست، می توان آزمود. این مقایسه مشخص خواهد کرد که کدام سنت علمی قادر است گونه های جانوری و گیاهی مناسب برای احیای پایدار سرزمین های مورد نظر را بهتر شناسایی کند.

■ مکان تعیین کننده ماهیت رابطه هاست

اگر چه تاکید بحث قبلی ما در ارتباط با عالم زنده بر ویژگی ها و ارزش های روحی/شخصیتی موجودات در طبیعت است، این اندیشه که همه چیز با همه چیز ارتباط دارد مسلماً ابعادی زمانی و مکانی نیز دارد. چه بسا در این جنبه از دیدگاه سرخپوستان گفته ها تا اندازه ای ابهام آمیز جلوه دهد: به نظر می رسد که الگوهای مکانی مشخصی در طبیعت وجود دارد. در مورد گیاهان دشوار نیست که بپذیریم که این موجودات محدود به مکان های مشخصی هستند، اگر چه حتی گیاهان هم در صورت تمایل می توانند جابجا شوند. مکان های مطلوب هر گیاه را می توان با ارجاع به نوع خاک، اقلیم و

⁴⁷ genera

فراهم بودن میزان رطوبت هوا و آب توصیف کرد. اما علاوه بر این، حکمای سرخپوست همچنین از مکان‌هایی سخن می‌گفتند که تقدیر برای هر موجود رقم زده است. این حکیمان حتی معتقد به زمانی در ازمئه دور بودند که هر موجودی در جای مقدر و درست خود قرار داشت.

برخی از توصیفات مرتبط به این نکته ممکن است قدری شبه-ارسطویی جلوه کند، به این معنی که نوعی حکمت به وجود یک شیء نسبت داده شود بدون اینکه شواهدی برای درستی آن ارائه گردد. اما از این دیدگاه، از آنجاییکه هر موجود از مجموعه‌ای از روابط با دیگر موجودات برخوردار است، تمام این رابطه‌ها خود را در بُعد مکان، در الگوی هندسیِ مشخصی جلوه گر می‌سازد. لذا با رؤیت موجودی ناآشنا در مکانی مشخص، سرخپوستان می‌دانستند که تغییراتی در شرف وقوع است یا مسئله‌ای غیر عادی رخ داده است.

اساساً مکان در عالم قبیله سو سه تجلی داشت: (۱) جهت‌هایی جغرافیایی که در مراسم عبادی به آن توجه می‌شد، (۲) مکان‌های مقدس، که معنی حیات پیرامونی خود را مشخص می‌کردند و (۳) مکان مشخصی که هر گونه از جانداران، چه گیاه، حیوان و یا انسان، اشغال می‌کردند و در آن به زندگی می‌پرداختند.

(۱) جهت‌ها در مراسم عبادی: این جهت‌ها انتزاعی‌ترین درک سرخپوستان از مکان بود. هر موجود و قاعدتاً هر مکان، مرکز عالم محسوب می‌شد- دقیقاً همان قاعده‌ای که در نظریه نسبیت در علم غربی نیز دیده می‌شود. هدف مراسم عبادی، جلب مشارکت تمامی عناصر نیرومند عالم هستی بود. لذا در این مراسم چپق مقدس را به چهار جهت اصلی و به آسمان و زمین عرضه می‌داشتند. و مرکزی که کل مراسم عبادی متوجه آن بود «جهت هفتم» یا «اینجا و اکنون» تلقی می‌شد.^{۴۸} وقتی سخن از قدرت

⁴⁸ در حکمت و عرفان اسلامی، اشاره به شش جهت و این جهت هفتم که در لامکان یا ناکجا قرار دارد بسیار است. لطیف‌ترین اشارات به این مکان که به اصطلاح حکما در طول این عالم قرار دارد و نه در عرض آن، در اشعار عرفانی ما آمده است، مثل دو بیت زیر از مولانا جلال‌الدین بلخی:

به خود واگرد ای دل زانک از دل ره پنهان به دلبر می توان کرد
جهان شش جهت را گر دری نیست چو در دل آمدی در می توان کرد

های روحانی مطرح می شود، فاصله مطرح نیست چون این قدرت ها همه جا هستند.^{۴۹} برای بیان نمادین حضور این نیروهای بسیط، سرخپوستان از چیزها یا سازه هایی که کروی یا مدور بود در مراسم عبادی خود بهره می بردند، مثل خیمه کروی شکل مراسم اسوت لاج^{۵۰}، داربست کروی مراسم «رقص خورشید»^{۵۱}، مکان مدور خلوت نشینی در طبیعت^{۵۲}، و سرچپق کروی چپق مقدس.^{۵۳}

هدف این مراسم بازگرداندن تعادل و هماهنگی به بی نظمی و اغتشاشی است که موجب مسئله ای شده است. برای دستیابی به این مهم، تمامی عناصر موجود در عالم باید به هماهنگی و سازگاری سابق خود بازگردانده شود، قربانی هایی نیز با هدف التیام شکاف ها و جراحات ها اهدا می گردد تا فرصتی برای آغازی نو به وجود آید.

برخی از مشاهده گران این مراسم را «جهان تازه کن»^{۵۴} نام نهاده اند چون هدف آنها در واقع تطهیر همه شرکت کنندگان و ایجاد آغازی نو است و این تعبیری درست است. اما اگر تفسیر آنها از نو شدن تنها نو شدن نمادین، به صورتی که در جوامع غربی درک می شود، باشد این تفسیر درستی نیست. سرخپوستان سو معتقد بودند بدون چهار جهت جغرافیایی، جهان ساختار خود را از دست می داد، جهت بالا و پایین، یعنی آسمان و زمین، نیز برای وجود انسان ها و حیوانات لازم است. مرکز نیز همه

⁴⁹ این نکته مطابق «مجردات» در حکمت اسلامی است. مجردات موجوداتی مجرد از ماده اند که در زمان و مکان نمی گنجند.

⁵⁰ sweat lodge

⁵¹ Sun Dance

⁵² vision quest pit

⁵³ سنت معنوی سرخپوستان آمریکا فاقد کتاب است. زبان نیایش قبایل سرخپوست در چارچوب مراسم عبادی و اجتماعی آنان به صورت شفاهی از نسلی به نسل بعد منتقل می شود. سازه های کروی یا مدور که در اینجا به آنها اشاره شده است مربوط به اینگونه مراسم است. تفاوت دیگر بین فرهنگ عبادی بومیان آمریکای شمالی با فرهنگ دینی مشرق زمین، نبود عبادتگاه ها و اماکن مقدس دائمی (مثل مسجد، امامزاده، کلیسا و غیره) است. کلیه مراسمی که در اینجا به آنها اشاره شده است در محیط طبیعی و در بناهایی که کم و بیش موقت اند صورت می گیرد. البته این نه به خاطر عدم قابلیت این اقوام در ساختن سازه های بادوام است. ایالت نیومکزیکو در ایالات متحده به داشتن بناهای زیبا و بادوام سرخپوستی مشهور است. اما این واقعیت حاکی از اعتقاد این اقوام به یگانگی عالم طبیعت، جامعه بشری و عالم درون آدمی است. لذا ایشان باور دارند که مراسمی که در طبیعت و به صورت گروهی (جماعت) اجرا می شود کلیه فاصله ها را از میان بر می دارد و انسان را به یگانگی نزدیک تر می کند.

⁵⁴ World-renewing

زمان ها را در آن واحد در برمی گیرد. در چنین شرایطی است که عملا رابطه ها بازسازی می شود، رابطه هایی که ساختار درونی انسان را با جهان خارج و جهان جغرافیایی منطبق می سازد.

۲) مکان های مقدس: اعضای قبیله سو معتقد بودند که زمین دارای مکان هایی خاص با قدرت و اهمیت ویژه است، به این معنی که این مکان ها مقدس شمرده می شدند و احترام و پارسایی از سوی انسان ها را طلب می کردند. «تپه های سیاه»^{۵۵} به طور مثال، مقدس بودند چون این مجموعه از تپه ها مرکز عالم سو محسوب می شدند و همچنین این منطقه توسط قدرت های برتر به عنوان پناهگاه پرندگان و حیوانات منظور شده بودند. در سراسر قلمرو سو، به طور پراکنده، مکان های مقدس دیگری نیز وجود داشت. در این نقاط، مردم حضور معنوی و روحانی نیرومندی را تجربه می کردند.

۳) مکان خاص هر موجود: اعضای قبیله سو اعتقاد داشتند که برای هر گونه گیاهی و جانوری، همچنین برای هر قوم و قبیله بشری، مکان های خاصی مشخص شده است. به طور مثال، در زمان های دور، مردی از قبیله سو، «تپه جزیره ای»^{۵۶} را در خواب دیده بود، مکانی که کل قبیله باید به آن کوچ می کرد. در طول تاریخ، قبیله سو به تدریج از مناطق جنوب شرقی آنچه امروز ایالات متحده است کوچ کردند، وارد ایالت پنسیلوانیا شدند و با مرور زمان، در جهت غرب، به سوی دریاچه های بزرگ مهاجرت کردند تا دست آخر به تپه جزیره ای واقع در منطقه موسوم به تپه های سیاه رسیدند، مکانی که برای زندگی دائم آنها مقدر شده بود. پس از یافتن مکان خاص خود، قبیله سو به مهاجرت پایان داد و مردم وظایف برگزاری مراسم در سراسر این قلمرو را بر عهده گرفتند.

اهمیت یافتن زیستگاه درست را می توان از روی گیاهان و حیوانات موجود در منطقه استنباط کرد. مثلا در شمال غربی کرانه های اقیانوس آرام، قبیله های مختلف سرخپوست، برای تامین معاش، در سواحل رودخانه ها ماهی آزاد صید می کردند. صید ماهی، در نقاط مختلف رودخانه، از دهانه آن گرفته تا جایی که ماهی ها تخم ریزی می کنند، صورت می گرفت. از آنجاییکه خصوصیات شیمیایی

⁵⁵ Black Hills

⁵⁶ island hill

بدن ماهی آزاد با بالا رفتن در مسیر رودخانه تغییر می کند، هر قبیله، بسته به اینکه در چه نقطه ای از مسیر رودخانه به صیادی مشغول بودند، روش خاصی برای نگهداری دراز مدت گوشت صید خود داشتند. به بیان دیگر، مکان نه تنها مشخص می کرد که چه موجودات زنده ای قادر به زندگی در آن اند، بلکه چه نوع همزیستی و همکاری بین موجودات ساکن برقرار خواهد بود.

این آموزه از فرهنگ سرخپوستان که برای هر موجود مکان ویژه ای وجود دارد، برای علم غربی دارای ارزش فراوانی است. آگاهی از روابط بین دسته ای از گونه های جانوری و گیاهی در یک محل، انسان را قادر می سازد که از پیش بداند که چه گونه هایی در یک محیط سالم باید حاضر باشند و اگر یک یا چندی از آنان غایب باشند مردم می توانند چنین استنباط کنند که مطمئناً شرایط محلی با کاستی ها و یا مسائلی روبروست.

■ زمان مشخص کننده معنی رابطه هاست

در یک عالم زنده، زمان موضوع پیچیده ای است. الگوی اساسی در این مقوله فرآیند و مراحل رشد موجودات است. مثلاً مدتی طول می کشد تا یک انسان دوران کودکی را پشت سر بگذارد و به نوجوانی برسد و سپس این مرحله را به پایان ببرد و به جوانی برسد و الی آخر. برای خیلی از موجودات، فصول سال نشانگر این مراحل رشد است و کار تعامل بین موجودات در یک فصل خاص اوج می گیرد و دارای هدف اخلاقی خاص خود است. قبایل، الگوی رشد انسان ها را به ۷ مرحله تقسیم می کردند: قبل از تولد، نوزادی، کودکی، جوانی، بزرگسالی، بلوغ و پیری. مفهوم ۷ نسل را قبایل سرخپوستان دشت نشین عموماً برای توصیف رابطه بین اعضای یک فامیل ژنتیکی استفاده می کردند. اگر اعضای یک فامیل محترمانه و مسئولانه زندگی می کردند، از عمری طولانی برخوردار می شدند و یک فرد به قدری عمر می کرد که می توانست از یک سو جد خود و از سوی دیگر نتیجه های خود را نیز ببیند. بنابراین واحد سنجش عمر انسان به جای اینکه مثل حالا دهه باشد، نسل بود.

از آنجاییکه انسان سرخپوست قادر به ایجاد ارتباط با دیگر موجودات طبیعی بود، مردم از چرخه های بزرگتر گذر زمان نیز آگاه بودند، این چرخه های بزرگتر مربوط به زمانی بود که تمامی موجودات

ساکن در یک زیستگاه جغرافیایی با هم شریک بودند. این چرخه ها شامل کلیه فعالیت هایی بود که همه موجودات زیستگاه به نوبه خود یک به یک انجام می دادند چون هر موجودی در خلق آینده سهم ویژه و مشخصی داشت. و نقش انسان هم در بین موجودات این بود که در وقت مناسب و معینی، آغازگر روابط و پدیده های جدیدی بین چیزها باشد.^{۵۷}

برای کشف نقش کلی خود در طول عمر و دریافت هدایت، سرخپوستان از آیین عبادی ویژه ای موسوم به «طلب بصیرت» بهره می بردند. از این طریق فرد اطلاعاتی در مورد رخدادهای کلیدی زندگی خود از طریق دریافت ادراکات درونی به دست می آورد، اگر چه دانش دقیق تر، از جمله اینکه هر یک از این رخدادهای مشخصا کی اتفاق خواهد افتاد یکجا دریافت نمی شد. در تجاربی مشابه که سال به سال تکرار می شد، فرد پی می برد که حرکت زمان کیهانی چگونه است: گاه ایشان، برای ادامه خطوط کلی زندگی خود، در انجام کار بخصوصی به عجله ترغیب می شدند و گاه به تأمل برای فرارسیدن زمانی بهتر برای انجام نقش خود توصیه می شدند.^{۵۸}

نقش تقدیر در این درک از زمان کاملا روشن است اما انعطاف پذیری هایی نیز وجود داشت. به این معنی که ترتیب رخدادهایی که مردم پیشاپیش از آنها اطلاع داشتند ممکن بود که دقیقا به همان صورت که انتظار داشتند اتفاق نیفتد. اما آگاهی از نوعی تقدیر در زندگی همواره یادآور زنده بودن زمین بود. افراد متذکر می شدند که در برابر بزرگی زمین، موجودات کوچکتر، مثل بشر، فرزندان او محسوب می شوند و لذا انسان ها همواره در معرض رخدادهایی بزرگتر قرار دارند که خارج از کنترل آنهاست و معلول حرکت های بزرگتر جهان هستی است.

⁵⁷ اخوان الصفا، حکمای اسلامی قرن ۴ هجری، نیز نظر مشابهی در مورد نقش انسان در آفرینش داشته اند. ایشان انسان را رابط بین عوالم جماد، نبات، حیوان و افلاک می دانند. انسان طریقی است که به وسیله آن موجودات این جهان از عالم ملکوت کسب فیض می کنند. موجودات به این سبب محتاج انسان اند و انسان به نوبه خود حق دارد از آنان برای رفاه و رفع احتیاجات زندگی خود استفاده کند. (اخوان الصفا، رساله الجامعه، جلد اول، ص ۴۲۰-۴۱۹، به نقل از نصر، ۱۳۴۲، ص ۱۲۱).

⁵⁸ شرکت افراد در مراسم آیینی و عبادی «طلب بصیرت» (vision quest) برای نخستین بار معمولا در هنگام بلوغ صورت می گرفت. فرد به مکانی دور افتاده در دل طبیعت هدایت می شد. در این مکان او به مدت چند شبانه روز خلوت نشینی می کرد و در مناجات خود عاجزانه از آفریدگار بزرگ، آگاهی از برنامه کلی زندگی خود را طلب می کرد. با تکرار این مراسم در طول عمر، افراد نسبت به گام های بزرگ بعدی در زندگی خود طلب هدایت می کردند.

در زندگی روزمره نیز بر انسان آشکار می شد که همه چیز، همیشه بر مردم معلوم و آشکار نیست، همچنانکه در گذر زمان چیزها، پدیده ها و اتفاقات کاملاً نوظهوری، بدون سابقه قبلی، پدیدار می شود و با ظهور آنها، به تدریج بر معلومات و آگاهی انسان اضافه می گردد.

یکی از آموزه های حکمای سرخپوست این بود که گیاهان و حیوانات هرگز منقرض نمی شوند بلکه آنها صرفاً ناپدید می شوند. این موجودات تا زمانی که رفتار انسان ها با مکان آنها اصلاح نشود باز نخواهند گشت. امروزه این باور قدیمی سرخپوستان در طرح های احیای زیستگاه های طبیعی مورد تأیید قرار گرفته است: اگر زمینی بعد از نسل ها سوء استفاده، دوباره با احترام و دقت احیا شود، مشاهده گران شاهد بازگشت گونه های نباتی ای می شوند که تصور می شد منقرض شده اند و پرندگان و حیوانات مرتبط با این گیاهان نیز به تدریج به محل باز می گردند.⁵⁹ جالب توجه است که

⁵⁹ واقعیت این است که پدیده مورد اشاره نویسنده و مصادیقی از «خلق موجودات از هیچ» که از دانش بومی ایران در ضمیمه همین ترجمه آمده است قابل درک و توجیه با علم رسمی نیست. کما اینکه بسیاری از روش های بومیان در جوامع کهن، به واسطه عدم توانایی غالب دانشگاهیان در درک چگونگی عملکرد آنها، به عنوان خرافه مورد بی اعتنایی قرار گرفته است. اما در مباحث حکمت اسلامی «خلق چیزها از هیچ»، تحت عنوان «ابداع در مقابل احداث»، مورد بحث و گفتگو در میان حکما بوده است چرا که کثرت این پدیده های طبیعی و عینی، به سنت عقلانی اجازه بی اعتنایی نمی داد. از این رو، متفکران اسلامی بر خود لازم می دانستند که این رخدادها را به نحوی در نظام فکری خود مد نظر قرار دهند. مثلاً ابوریحان بیرونی (قرن ۴ هجری) در آثار الباقیه (ص ۲۶۱) می نویسد: «تولد کژدم ها از گل و باذروح [گیاه بادنجنبویه] و تولد زنبور عسل از گوشت گاو و نوع زنبور از گوشت اسب نزد علمای طبیعی معروف است و ما خود حیواناتی دیدیم که از نبات متولد شدند و سپس توالد کردند و نوع آنها باقی ماند.» (به نقل از نصر، ۱۳۴۲، ص ۲۰۰) بنابراین، فیلسوفان مسلمان، از پیشقراولانی چون یعقوب ابن اسحاق کندی (قرن ۳ هجری) و محمد ابن یوسف عامری (قرن ۴ هجری) تا متأخرانی چون محمد باقر استرآبادی، ملقب به میرداماد (قرن ۱۰ هجری)، نظراتی در مورد ابداع مطرح کرده اند.

- Felix Klein-Franke. 1375. Al-Kindi, in *History of Islamic Philosophy*, Seyyed Hossein Nasr and Oliver Leaman, eds. Tehran: Arayeh Cultural Institute.
- Everett K. Rowson. 1375. Al-Ameri, in *History of Islamic Philosophy*, Seyyed Hossein Nasr and Oliver Leaman, eds. Tehran: Arayeh Cultural Institute.
- Hamid Dabashi. 1375. Mir Damad and the Founding of the "School of Isfahan", in *History of Islamic Philosophy*, Seyyed Hossein Nasr and Oliver Leaman, eds. Tehran: Arayeh Cultural Institute.

با توجه به هوشمندی دانش پیچیده و روش های هوشمندانه مردم در جوامع کهن از یک سو و تبعات نامطلوب اجتماعی، اقتصادی و زیست محیطی ابزارهای پرخطر، وابسته ساز و پرهزینه عصر صنعت از سوی دیگر، عقل حکم می کند که سمت و سوی سیاستگذاری های پژوهشی و توسعه فناوری در کشورهای مسلمان به سوی دستیابی به «دانش پیچیده» برای همکاری با طبیعت و پرهیز از واردات و انصراف از تقلید در ساخت «ابزارهای پیچیده» غربی برای تسلط بر طبیعت سوق داده شود. این نکته حاکی از

ابتدا گیاهان، سپس جانوران و آخر از همه پرندگان دوباره ظاهر می شوند. از این روست که در برخی از قسمت های دشت های داکوتا، بُز کوهی دوباره پدیدار شده است، اما هنوز خبری از مرغان مرتع نیست.^{۶۰}

علم غربی به دکتین تکامل در زیست شناسی پایبند است و تغییراتی که طی زمان در نباتات، پرندگان و جانوران در واکنش به تغییرات محیطی مشاهده می کند را دائمی می شمرد. اما بومیان سنتی سو، روح موجود را اصل می دانند. آنها باور دارند که در واکنش به تغییرات، موجودات ممکن است در برخی از جوانب ریخت فیزیکی خود تغییر کنند اما این تغییرات، روح آنها را دستخوش دگرگونی نمی کند.

به ترتیبی که در بالا آمد، با ارائه سرفصل های دانش قوم سو از جهان ماده و اصولی که بر آن حکمفرماست ما قادر به تشخیص کاربردها و تفاسیر جدید علم غربی خواهیم شد. همچنین می توانیم بر آندسته از موانع ذهنی که مانع تجمیع منطق از یک سو و دریافت های درونی بشر از سوی دیگر بوده است فایق آییم چرا که این ترکیب، برای اینکه معنی تجارب جهان پیرامون خود را دریابیم، ضروری است.

اهمیت خودباوری در تولید علم بومی و پژوهش دانش بومی و احیای آن در جمیع حوزه های توسعه است. برای مطالعه بیشتر در مورد نظر برخی از دانشمندان غربی در خصوص آسیب شناسی علم رسمی و فناوری های مخرب و چگونگی اصلاح وضعیت موجود بنگرید به: اسفندیار عباسی. ۱۳۹۴. (پانوش ۳)

⁶⁰ نظر به گرایش فطری بشر خلیفه الله (بقره ۳۰) به همکاری با طبیعت به منظور پیروی از خداوند که به عمران و آبادانی زمین امر فرموده است (هود ۶۱)، مشاهده دقیق طبیعت و سپس ایجاد شرایط مناسب برای خلق چیزها به اذن او برای انسان به قدری هیجان انگیز است که موجب محبوبیت جهانی نوعی روش کشاورزی به نام «پرماکالچر» (به معنی «کشاورزی پایا» یا «کشاورزی دائمی») شده است. پرماکالچر اساساً مجموعه ای از دانش بومی کشاورزی از اقصی نقاط دنیاست که با پیروی از فلسفه «طراحی در طبیعت برای ابداع»، موفق به صرفه جویی های عظیمی در انرژی و هزینه های مرتبط با کشاورزی شده است. به مرور زمان، دانش بومی دیگر حوزه های توسعه، مثل معماری، نیز به این فلسفه مبتکرانه طراحی با طبیعت راه یافته به صورتی که پرماکالچر هم اکنون با کاربردی وسیع تر و با نام «فرهنگ پایا» آموزش داده می شود. برای مطالعه بیشتر در مورد این روش حکیمانه برای بهره گیری از علم ملل کهن در مورد طبیعت، به این سایت مراجعه شود. <http://holmgren.com.au/about-permaculture>

ضمیمه مترجم

دانش بومی، کاربرد «طبیعیات» در جوامع کهن

مطالعه دقیق رابطه بین چیزها و پدیده‌ها در طبیعت (موسوم به «طبیعیات» در حکمت اسلامی) به مردم در جوامع کهن کمک می‌کرد تا با طراحی شرایط مطلوب در طبیعت، موجودات مطلوب را به وجود آورند و موجودات نامطلوب را از میان ببرند. اگر چه غور در طبیعت در چند سده اخیر در میان دانشمندان ایرانی کم رنگ شده است^{۶۱}، اما در دانش بومی سرزمین ما هنوز مصادیقی از کاربرد این علم کهن وجود دارد. در اینجا برای تبیین نظر نویسنده مقاله در این مورد و جلب توجه دانشمندان ایرانی به استعداد و توانایی عظیم اما فراموش شده آموختن از طبیعت در پیش راندن مرزهای علم و فناوری بدون تخریب و تحلیل بردن کره زمین، در اینجا سه نمونه از دانش بومی ایران را می‌آوریم:

■ نمونه ۱

در گذشته نوعی جو به نام «جو دو رشه» دو بار در سال کشت می‌شد. کشت تابستانه این محصول همواره از سوی پشه‌های خانگی تهدید می‌شد. چند روز پس از جوانه زدن محصول، میلیون‌ها پشه با مکیدن آب جوانه‌های آبدار و شیرین جو، کل محصول را از بین می‌بردند. بر اساس آنچه مشاهده دقیق طبیعت به نیاکان ما آموخته بود، هوای گرم تابستان و میلیون‌ها جوانه آبدار جو، شرایط مناسب (یا به زبان حکمای اسلامی، «علت تامه») برای پدیدار شدن پشه را فراهم می‌کرد. برای مصون ماندن از این آسیب، تنها کافی است که این شرایط به نحوی تغییر داده شود. لذا برزگران با پاشیدن غبار بر روی کشت خود، جوانه‌های تازه را با لایه‌ای بسیار نازک از خاک نرم می‌پوشاندند. و با از میان بردن علت تامه برای خلق پشه، این آفت ناپدید می‌شد.

⁶¹ استاد سید حسین نصر، حکیم معاصر، این بی‌توجهی به طبیعیات در حکمت اسلامی در چند سده اخیر را به چند عامل نسبت می‌دهند: یکی اینکه بین علما متداول شده که این بخش از فلسفه قدیم دیگر بدر نمی‌خورد، چون با ظهور علوم جدید دیگر نیازی به علوم قدیم نیست. دلیل دیگر اینکه، حداقل در ایران، علمای بزرگ، دون شأن خود می‌دانسته‌اند که زیاد با طبیعیات و ریاضیات سرو کار داشته باشند. و سومین دلیل اینکه، احتمالاً از آنجاییکه فرهنگ ما از پیش دارای پیشینه‌ای قوی در طبیعیات بوده، اندیشمندان قرون اخیر، از قرن نهم هجری به این سو، خود را از پیگیری این مباحث و پیش بردن مرزهای دانش در این حوزه بی‌نیاز دانسته‌اند. (حامد زارع، ۱۳۸۹. مصاحبه با سید حسین نصر: فلسفه و حکمت اسلامی از آغاز تا به امروز. ماهنامه مهر نامه، آبان.)

برای مجموعه‌ای از طبیعیات در حکمت اسلامی از منظر اخوان الصفا، بیرونی و ابن سینا بنگرید به: سید حسین نصر، ۱۳۴۲. نظر متفکران اسلامی درباره طبیعت. تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی

■ نمونه ۲

در گذشته، برای پُر کردن بالش و لحاف، از پَر ماکیان استفاده می کردند. اما پر دارای ساقه ای محکم و تیز است که اگر از قسمت نرم آن جدا نشود، از روکش پارچه ای بالش عبور کرده و موجب ناراحتی شخص می شود. در آن زمان، خانه دارانی که اعتبار طبیعیات حکمت اسلامی را انکار نمی کردند راهکاری ابداعی برای جدا کردن ساقه از پر داشتند: ایشان مقداری پَر را در ظرفی حلبی و در دار می ریختند و تکه ای جگر سفید گوسفند به آن اضافه می کردند و سپس در آن را گذاشته و با گل مسدود می کردند. با این کار ایشان شرایط مناسب برای خلق نوعی کرم در داخل ظرف را به وجود می آوردند که پس از خوردن کامل جگر سفید، ساقه های پره های ریز و درشت داخل ظرف و یکدیگر، از میان می رفتند. پس از چند هفته که در ظرف گشوده می شد، چیزی جز پر خالص در ظرف باقی نمانده بود.

■ نمونه ۳

مثال دیگری از راهکارهای خلقتی دانش بومی ایران^{۶۲} و دیگر جوامع کهن، ساخت و استفاده از «کود کمپوست» در کشاورزی بوده است. در کشاورزی صنعتی، برای تقویت خاک کشاورزی، از انواع کود های شیمیایی استفاده می شود. این کودها در تماس با آب یونیزه شده و محلولی که به دست می آید، برخی از مواد غذایی مورد نیاز گیاه را به ریشه ها می رساند. اما کشاورزی طبیعی در جوامع کهن با آگاهی کامل از طبیعت خاک و رابطه بین خاک و ریشه گیاهان مدیریت می شود. در این نظام کشاورزی، گیاهان غذای مورد نیاز خود را عمدتاً از طریق موجودات خاکزی دریافت می کنند. این موجودات، خاک را حاصلخیز نگه می دارند و مواد غذایی را در دسترس ریشه ها قرار می دهند. یکی از این موجودات کرم خاکی است. اخیراً متداول شده است که کسانی با پرورش و فروش کرم خاکی و فضولات آنها (موسوم به کود کرمی یا «ورمی کمپوست») اقدام به تشویق کشاورزی غیر شیمیایی و کمک به رهایی کشاورزان از کود شیمیایی کرده اند، که البته کار مفیدی است. اما واقعیت این است که اگر شرایط مناسب برای پدیدار شدن کرم خاکی و دیگر موجودات بزرگ و کوچک خاکزی فراهم شود، این موجودات خود به خود به وجود می آیند و نیازی به خریداری تجاری آنها نیست. از دیر باز، در تمامی جوامع زراعی، روشی خاص، که هم اکنون به نام «کمپوست» معروف شده است، برای انباشتن انواع مواد ارگانیک روی هم، مثل انواع ضایعات زراعی و فضولات دامی و افزودن مقداری آب، برای بازیافت مواد مغذی و خلق کرم خاکی و دیگر موجودات نافع خاکزی، وجود داشته است. با مخلوط کردن

⁶² این نمونه ها از دانش بومی ایران، بر گرفته از نتایج پژوهش های میدانی «ایستگاه تحقیقاتی دانش بومی» در روستای خورهه،

شهرستان محلات، استان مرکزی است. در میان کشاورزان کهنسال این روستا، پدیدار شدن موجودات از هیچ، پدیده «خلقتی» نامیده می شود. برای اطلاع بیشتر در مورد دستاوردهای تحقیقاتی، انتشارات، استفاده کاربردی از دانش بومی یافت شده در توسعه این روستا و نیز پیشینه این موسسه تحقیقاتی مردمی که با حمایت وزارت جهاد سازندگی راه اندازی شد (۱۳۸۰-۱۳۷۷)، بنگرید به: www.eabbassi.ir/participatoryactionresearchcasestudy_theobjectives.htm

کودِ کمپوست به خاک زراعی سال بعد از سال، شرایط مساعد برای پدیدار شدن این موجودات در خاک نیز بوجود می آید و حاصلخیزی خاک، تولید بیشتر و مصرف آب کمتر به طور دائم میسر می گردد.

* دکتر واین دیلوریا (۲۰۰۵-۱۹۳۳) از روشنفکران متعهد و اثرگذار آمریکا از تبار سرخپوستان آن سرزمین است. حقوق دان و مردم شناس، آقای دیلوریا مولف بیش از ۲۵ کتاب در زمینه تاریخ و فرهنگ سرخپوستان آمریکا، نقد علم و فناوری غرب و تاریخ ایالات متحده آمریکاست. وی به عنوان تلاشگری نستوه در عرصه های علمی در مبارزه با نظام سلطه از چهره های شناخته شده آن کشور است. آگاهی در مورد تاریخ و فرهنگ بومیان آمریکا برای جهانیان سودمند و آموزنده است چرا که در عصر استعمار، خیلی پیشتر از اینکه مردم در دیگر جوامع کهن، مثل ویتنام، فلسطین، سوریه و یمن مورد تجاوز، زورگویی و نژاد پرستی قدرت های اروپایی و اروپایی تبار قرار گیرند، بومیان آمریکا بودند که آماج سیاست های نظامی و سیاسی اشغالگری و سلطه مهاجمان اروپایی از جمله سرکوب، کشتار جمعی، جعلیات علمی و جنگ بیولوژیکی قرار گرفتند. مطالعه تاریخ این مردم روشن کننده دگرترین «سرنوشت مقدر» (manifest destiny) است. بر اساس این دگرترین، نظامیان و مهاجرین اروپایی تبار در قرن ۱۹ میلادی، تجاوز، اشغالگری و اسکان در سرزمین سرخپوستان آمریکا را به عنوان تقدیری که خداوند برای آنان رقم زده است توجیه کردند. بر اساس این دگرترین بود که مهاجران به تدریج از سواحل شرقی آمریکای شمالی خود را به سواحل غربی رساندند (حرکتی موسوم به «بسط قاره ای») و در مسیر خود جوامع بومی را سرکوب و یا به کلی نابود ساختند. «سرنوشت مقدر» وعده ای الهی برای ایجاد الگویی بهشتی در سرزمین های نویافته به دست مهاجرین اروپایی و الگوبرداری دیگر کشورهای دنیا معرفی شد. پس از تسخیر کامل آنچه هم اکنون ایالات متحده آمریکاست، دولت آن کشور بر اساس همین دگرترین، اقدام به تسخیر مکزیک و دیگر سرزمین های آمریکای مرکزی و آمریکای جنوبی کرد. «سرنوشت مقدر»، اگر نه در ظاهر، اما در باطن، هم اکنون نیز ناظر بر توسعه طلبی و سلطه جویی ایالات متحده بر دیگر ملل و منابع آنها در سراسر دنیا قرار گرفته است. اینکه فرهنگ کهن سرخپوستان پس از چند قرن سرکوب، هنوز زنده و پویاست، خود نشانگر اصالت فرهنگی و روحیه مقاومت بازماندگان این اقوام است. بی شک بخشی از این پایداری مرهون تلاش حکما و تحصیلکردگان بومی این اقوام چون آقای دیلوریاست که بدون رعب از نظام سلطه و روش علمی ناقص و بی اخلاق آن، با خودباوری خدشه ناپذیر، پابندی به علم، فرهنگ و آیین خود را حفظ کرده اند و راه حل بسیاری از مسایل کنونی جامعه خود را در احیای ارزش های کهن و حکیمانه فرهنگ اصیل خود می جویند.